



## تحلیل روانشناختی شخصیت با تکیه بر فرآیند قصه درمانی در هفت پیکر نظامی

دکتر مریم کهنسال<sup>۳۰</sup> - رحیم رضایی زاده

### چکیده

هفت پیکر داستانی افسانه ای ، لبریز از قصه های پی درپی و شخصیت های گوناگون است که در روند داستان در کنار هم جان می گیرند و به سمت اندیشه ای برتر حرکت می کنند. هویت افسانه ای - تاریخی بهرام که قهرمان اصلی این منظومه است در پیوند با اسطوره ی میترا به این داستان ویژگی های خاصی بخشیده است. نظامی در طرح این منظومه با تکیه بر افسانه های کهن و کاربرد "کهن الگو"ها در فرآیند شخصیت پردازی و حادثه پردازی، مخاطب را در برابر قهرمانان و دنیای افسانه ای ویژه ای قرار می دهد که در آن هر یک از شخصیت ها خود راوی روایتی دیگرند. بافت روانی ویژه ی این افسانه به گونه ای است که به تحلیل گران آثار ادبی فرصت نقد روانشناسانه ی این اثر را می بخشد؛ چرا که هفت پیکر بر بنای آگاهی ها و ناخودآگاهی هایی بنا شده است که در نهایت در هویت بهرام به وحدت می رسند. "باید به خاطر داشت که گرچه آگاهی و ناآگاهی کارکردهای روانشناختی گوناگونی پیش رو می نهند، هر دو جلوه های یک روان یگانه اند." <sup>1</sup>

"ارتباط روان شناسی به عنوان دانشی که به بررسی ذهن و رفتار انسان می پردازد با ادبیات که موضوع آن، انسان و تأثیر محیط براوست ، چنان نزدیک است که شاخه ای به نام "روان شناسی ادبی" بر اساس مشترکات این دو دانش به وجودآمده است. هدف این شاخه ، مطالعه ی روان شناختی صاحب اثر، مطالعه ی فرآیند آفرینش ادبی ، شناخت اصول و نشانه های روان شناسی موجود در اثر ادبی و بررسی تأثیر ادبیات بر خوانندگان یک اثر ادبی است." <sup>2</sup>

در میان تمام رویکردهای نقد ادبی ، رویکرد نقد روان شناختی به جهت پیچیدگی آن بحث انگیزترین نوع نقد می باشد. رابطه ی روانکاوای و ادبیات امروزه به جای رابطه ی پزشک و بیمار رابطه ی دو نظام اندیشه است که با زبانی شدن ساختار ناخودآگاهی و با متن شدن روان به یکدیگر نزدیک می شوند و یکدیگر را به پرسش می گیرند. یکی ناخودآگاه آن

<sup>127</sup> - استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز



دیگری است و این یک از راه آن دیگری سخن می گوید. در این راستا یکی از کاربردی ترین شیوه های نقد روانشناختی "نقد روانشناسی فرهنگی" است که یونگ آن را پی ریزی کرده است. " در این شاخه از نقد ادبی دیگر متن بر مدار نویسنده و آسیب نگاری روانی او نمی چرخد بلکه خواننده ای می طلبد که تصویری از خویشتن را در متن ببیند یا بیافریند. " <sup>3</sup> در این پژوهش سعی بر آن است تا با در نظر گرفتن اسلوب نقد روانشناسی فرهنگی و ویژگی های آرکی تایپی (کهن الگو) در ساختار روایتی افسانه ها ، هفت پیکر " نظامی " باهدف کاربرد آن در فرآیند قصه درمانی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

### 1-1- پیشینه ی پژوهش

در رابطه با موضوع این مقاله می توان به کتاب "تحلیل هفت پیکر" از دکتر محمد معین که به بررسی عدد هفت در این داستان پرداخته اند اشاره نمود. همچنین در فصلی از کتاب "ادبیات و روانکاوی" دکتر حورا یآوری به بررسی ساختار روانشناسی عدد چهار و هفت و مقایسه ی این متن با بوف کور هدایت پرداخته است. دکتر نجم آبادی نیز در مقاله ای با عنوان "هفت پیکر نظامی و مهرآیینی" هویت بهرام را به لحاظ ارتباط با آیین مهربررسی نموده اند.

### 2- نگاهی گذرا بر هفت پیکر

هفت پیکر یکی از منظومه های ماندگار نظامی گنجوی، شاعر قرن ششم، است. که شامل افسانه هایی پیرامون زندگی بهرام پادشاه ساسانی است. در کتب تاریخی وی به عنوان پادشاهی محبوب خلق اهل رزم، بزم و شکار معرفی شده است. "او اشعاری به زبان عرب می سرود و به چندین زبان سخن می گفت. موسیقی را بسیار دوست داشت و به نوازندگان مقام هایی عطا می فرمود. مردم را به نیکی می داشت و با آنان به داد رفتار می کرد." <sup>4</sup>

آنچه در افسانه ی هفت پیکر رخ می دهد چنین است: بهرام فرزند یزدگرد از روزگار کودکی به خواست پدر نزد نعمان در سرزمین عرب فرستاده می شود وی در کنار این ناپدری مهربان فنون رزم، شکار و بزم را می آموزد. زوایای کاخ خورتق و کنجکاوای های بهرام آغاز رشته ایست که او را تا انتهای هفت گنبد می کشاند. بهرام در حجره ای پنهان و رازناک تصویری از دختران زیبای هفت اقلیم در حالی که بهرام را در آغوش کشیده اند می بیند و این شاید به گونه ای آغاز شکل گیری افسانه شخصی اوست. بازماندگان یزدگرد، پس از مرگ وی بهرام را به بهانه پرورش یافتن نزد یک عرب شایسته پادشاهی ایران ندانستند اما پس از لشکر کشی بهرام و ربودن تاج از میان دو شیر او بر تخت سلطنت می نشیند.



کنیزی فتنه نام همنشین بزم اوست اما بهرام به سودای یافتن دختران هفت پیکر، راهی هفت اقلیم می شود. و پس از آنکه آنان را به بارگاه خود آورد برای ایمن بودن از آسیب آسمان مهندسی شیده نام را می خواند و او هفت گنبد به رنگ های سیاه، زرد، سبز، سرخ، فیروزه، صندلی و سپید بنا می کند و گویا با این کار آسمان را به زمین می آورد و دیگر هیچ نیرویی بهرام و دختران هفت اقلیم را تهدید نمی کند.

بهرام هر شب را به ترتیب روزهای هفته در یکی از این گنبدها و در کنار یکی از آن زیبا رویان سپری می کند. بانوی هر گنبد راوی قصه ای برای اوست. پس از هفتمین شب که بهرام آخرین قصه را از زبان بانوی گنبد سپید می شنود داستان با یورش دوباره خاقان چین ادامه می یابد و پس از آن بهرام از رفتار نمادین شبانی پند می آموزد و به وزیر خود بد گمان می شود، هفت مظلوم با هفت روایت نزد بهرام می آیند و هفت قصه ی دیگر ذهن او را برای حرکت به سمت آخرین گنبد آماده می کنند. در پایان بهرام به قصد شکار به صحرا می رود و این بار گوری از جنس دیگر او را به غاری راهنمایی می کند و از آن پس هیچ کس او را نمی بیند. مادر زمینی او را به آغوش خود فراخوانده است، دودی از زمین به آسمان می رود و آنان که در پی بهرام اند بر این گمان می مانند که او به آسمان شد ...

آنکه او را بر آسمان رخت است در زمین باز جستنش سخت است

(نظامی، ص 733)

### 3- قصه درمانی

افسانه، رؤیا و کوچه های هفت خم قصه های تو در تو، امن ترین سرزمین برای رها ساختن ذهن و روان انسان از تمامی بندها دردها و حتی آرزوهاست. بیان قصه به فرد کمک می کند تا از سطوح مختلف عاطفی و روانی خود عبور کند و به مراحل آگاهی و ناخودآگاهی ذهن خود دست یابد. شیوه ی ارتباط روانکاوانه از مسیر قصه، موضوعی است که امروزه مورد نظر بسیاری از روانشناسان است. از آن جمله می توان به "میلتون اریکسون" اشاره کرد وی از پیشروان سبک قصه درمانی است. " از جمله مفیدترین و مهمترین روش های اریکسون می توان به ذهن خوانی اشاره کرد او با مشاهده دقیق رفتار و پاسخ های بیمار به او این احساس را می دهد که از ذهنیت او با خبر است و او را به خوبی می شناسد این شناخت منجر به یک رابطه ی صمیمانه می شود. ارتباط مؤثر که در انواع روان درمانی ها نقش بزرگی بازی



می کند در روش اریکسون از طریق قصه گویی اعمال می شود. بیمار احساس امنیت خاطر کرده با اعتماد به نفس بیشتری با دنیای درون و بیرون خود برخورد می کند. " 5

دنیای خیال پردازانه ی داستان شباهت عمیقی با دنیای رؤیا و آرزو در ذهن انسان دارد. فروید و یونگ هر دو به خوبی می دانستند که میان رویا و افسانه های پریان ، داستان های عامیانه و اسطوره ها نزدیکی و پیوندی ناگسستنی وجود دارد. در مکتب فکری یونگ "ناخودآگاهی گذشته از لایه ی فردی یعنی تجربه های زیسته ی هر فرد، لایه های ژرفتری از روان را نیز در بر می گیرد. که از نظرگاه یونگ فصل مشترک و میراث روانی همه افراد بشر است." 6 و از سویی ساختار قصه و داستان نیز متکی بر آرزوها و اندیشه های انسان در طول تاریخ است؛ لذا می توان بین روان شناسی یونگی و تحلیل داستان ارتباط برقرار کرد. با این نگرش که هر آفرینش هنری و هر کلام جادویی نشانی از ناخودآگاهی جمعی دارد، تحلیل قصه از دید نقد روانکاوانه منجر به دست یافتن ما به نیمه ی پنهان اثر می شود. "شگفت انگیز است که نویسندگانی چون جیمز جویس و هرمان هسه آگاهانه آثار هنری خود را بر مبنای پیوند ادبیات و روانشناسی بنا کرده اند؛ چرا که اگر نویسنده ای با اطلاعات سطحی و ناقص از دانش روان شناسی بخواهد قصه یا نمایش نامه ای بنویسد به احتمال زیاد فاقد خلاقیت خواهد بود." 7

خلاقیت و بیان هنری در قصه با فرآیند جریان سیال ذهن (ارتباط آگاهانه با ذهن مخاطب) کامل می شود و این روال بدون شناخت روان مخاطبان و اندیشه ی آنان امکان پذیر نیست. افسانه ها و قصه های کهن به دلیل ارتباط با ذهن تاریخی مردم در طول زمان بیش از هر بیان هنری دیگر قابلیت تحلیل روانکاوانه دارند. بدین جهت که قصه آفریده ی ناخودآگاه جمعی است و گویا نویسنده آن چراکه از طریق سنت ادبیات شفاهی دریافته بیان می دارد و از این زاویه او خود نیز مخاطب قصه محسوب می شود. "از دید یونگ ناخودآگاهی جمعی گنجینه تجربه ی مشترک بشری است یعنی ذهن هم مانند جسم در طول قرون از دوره های باستانی و ماقبل تاریخ تکامل و تحول پیدا کرده و مسائلی چون عشق ، تولد، مرگ و... از همین جا زاده شده اند اینها در کنار هم انباشته شده و حافظه جمعی و وراثت شخصی بشر را ساخته اند." 8

دستیابی به اذهان و درمان احساسات و عواطف افراد از طریق ادبیات علاوه بر شیوه ی قصه درمانی منجر به شکل گیری سایکودرام نیز شده است. در این شیوه فرد نقش قهرمان داستان را به دوش می کشد و خودجویای گره های ذهنی



خویش می گردد. از آنجا که هستی بشر بر خلاقیت استوار است همیشه کسی یا چیزی در حال خلق کردن و خلق شدن است؛ "اما خلاقیت متضمن خطاست از این رو مورنو به تعریفی کاربردی از سایکودرام می رسد: این شیوه راهی برای تمرین زندگیست بی آنکه به خاطر اشتباهاتمان تنبیه شویم." <sup>9</sup> این نگرش را می توان با دیدگاه ارسطو مبنی بر ایجاد حس کاتارسیس در مخاطب همسو دانست. همین موضوع منجر به ایجاد ارتباط خاص و رویکرد ویژه مردم به قصه و افسانه می شود.

در ادبیات کلاسیک ایران شاهکارهای فراوانی می توان یافت که از طریق بیان داستانی ارتباط ویژه ای با مخاطبان برقرار کرده اند و به لحاظ ساختار بیانی و روانی خود مورد توجه منتقدان و مخاطبان آگاه بوده اند. که از آن جمله می توان به هفت پیکر نظامی اشاره کرد. هفت پیکر داستان سیر و سلوک بهرام است برای به فرمان درآوردن دو جهان درون و بیرون و دستیابی به آگاهی رهاننده ای که در نهایت وی رابه نیروهای کیهانی پیوند می زند. "سیر زندگی بهرام گوردی هفت پیکر با مراحل سه گانه ی خود شناسی و فرد گردی در روانشناسی یونگ یعنی سازگاری با خود، پیوستگی با جهان و یگانگی با کیهان به تمامی منطبق است." <sup>10</sup> در این مقاله سعی بر آن است تا با تحلیل زوایای قصه پردازی و تأثیر آن بر ذهن بهرام، قهرمان اصلی داستان، کاربرد قصه درمانی در هفت پیکر به عنوان یک اثر ادبی ویژه بررسی شود.

### 1-3- قصه گوئی و ساختار قصه درمانی در هفت پیکر

#### 1-1-3- هفت بانو و آنیما در ذهن بهرام

در طرح اصلی داستان هفت پیکر، هفت بانواز هفت اقلیم در شب های پی درپی با قصه گوئی خود بهرام را به حریم امن آرامش رهنمون می شوند. تردیدی نیست که آنان در روند تکاملی بهرام نقش ویژه ای دارند و هر یک از طریق داستانی خاص بهرام رابه سمت آخرین گنبد که رسیدن او به کمال آسمانی است هدایت می کنند، تا جایی که می توان این بانوان خردمند و زیبا رو را نمادی از بخش آنیمایی ذهن بهرام دانست.

درنخستین قدم می توان به شباهت آرکی تایپی میان این بانوان و شهرزاد قصه گو اشاره کرد. در این هفت گنبد ارتباط نمادین خاصی میان قصه گو، شخصیت های درون قصه و حتی آب و رنگ حاکم بر فضای قصه وجود دارد. نشانه های نمادین در قصه از طریق تداعی معانی با مخاطب ارتباط برقرار می کنند. "بر همین اساس است که نماد



را می توان الگوی عینی تصاویر ذهنی به حساب آورد که ریشه در بخش عقلانی و عاطفی وجود انسان دارد. بر این پایه منتقدان نیز در تحلیل روان شناختی از متن ادبی ناچارند رازهای سر به مهر نمادهای آن را بگشایند.<sup>11</sup> از جمله پدیده های نمادین در هفت پیکر می توان به رنگ گنبدها و ارتباط آنها با داستانی که در آن گنبد خاص بیان می شود اشاره کرد. در یک نگرش کلی سیر بهرام از گنبد سیاه در اولین روزهفته تا گنبد سفید در آخرین روز نشان از حرکت تدریجی او به سمت نور و سفیدی است.

## 2-1-3- آرزوی جاودانگی در آغاز قصه

در تمامی گنبدها قصه گویی با دعا برای جاودانگی بهرام آغاز می شود. و از آنجا که قصه دستاورد جاودان ذهن بشر است هنگامی که بهرام به قصه گوش می دهد و با شخصیت های درون آن یکی می شود به نوعی به حریم ابدیت نزدیک شده است.

گفت از اول که پنج نوبت شاه باد بالای چار بالش ماه

تا جهان ممکن است جانش باد همه سرها برآستانش باد (همان، ص 617)

یا :

گفت کای جان من به جان تو شاد همه جان ها فدای جان تو باد

گوهرت عقدمملکت را تاج همه عالم به درگهت محتاج (همان، ص 647)

کس بگردت رسید نتواند کور باد آنکه دید نتواند

چون دعایی چنین به پایان برد لعل کان را به کان لعل سپرد (همان، ص

657)

هریک از دختران هفت اقلیم پیش از آغاز قصه گویی فضای گنبد را با بوی عود و عطر آغشته می کنند بی تردید این فضای عطرآگین در روند ارتباطی ذهن شنونده ی داستان با دنیای افسانه ای آن تاثیر شگرفی دارد.

چون که بهرام شد نشاط پرست دیده در نقش هفت پیکر بست



سوی گنبد سرای غالیه فام پیش بانوی هند شد به سلام

تا شب آنجا نشاط و بازی کرد عودسوزی و عطر سازی کرد (همان، ص 617)

### 3-1-3- قصه گوی قصه شنو

افسانه ی هفت پیکر علاوه بر یک قصه اصلی و یک راوی حقیقی (نظامی) شامل انبوهی از قصه های تو در تو است. هر یک از شخصیت ها به فراخور رخدادها و شرایط حاکم برداستان، قصه ای تازه را آغاز می کنند و گویا خود راوی داستانی دیگرند. در آغاز هر داستان، نظامی به دختران هفت اقلیم هویتی پری وارمی بخشد و از این طریق مخاطب را به فضای افسانه ای می کشاند. پری قصه گو، خود آغاز یک ارتباط ذهنی و روانی است. از آن جمله در آغاز داستان گنبد سبز:

چون که روز دوشنبه آمد، شاه چتر سرسبز برکشیده ماه

ز آن خردمند سر و سبز آرنگ خواست تا از شکر گشاید تنگ

پری آن گه که برده بود نماز بر سلیمان گشاد پرده راز (همان، ص 646)

چنان که می بینیم نظامی آگاهانه از "خردمند سر و سبز آرنگ"، "پری قصه گو" می سازد. و بهرام را چون سلیمان می بیند، گویا هر دو در لحظه ای قصه پردازی هویتی تازه می یابند و این امر در ساختار قصه پردازی نقشی به سزا دارد. و الین گرین در "هنر و فن قصه گویی" آن را شرط اصلی شکل گیری فرآیند قصه پردازی می داند. هر قصه گو خود مخاطب قصه نیز هست و با به کار بردن واژگان مناسب در فضای خاص آنچه را که شنیده است با تأثیری بیشتر برای دیگران بیان می کند. در این راستا نحوه ی بیان قصه نیز اهمیت می یابد "یعنی اینکه چه ارتباطی بین لفظ، معنی و ذهن انسان وجود دارد که باعث به وجود آمدن احساس خاص در انسان می شود." <sup>12</sup>

در ساختار هفت قصه از هفت بانو، آنان در آغاز قصه گویی به این امر اشاره می کنند که خود این قصه را از دیگری شنیده اند. ساختار سلسله وار شنیدن، بازگو کردن و دوباره شنیدن آن توسط بهرام به فرآیند همذات پنداری و یکی شدن قصه گو با شنونده ی قصه می انجامد در این روند فاصله ای میان گوینده و شنونده نیست و آنان در یک مسیر آگاهی قرار می گیرند که در قصه درمانی اهمیت خاصی دارد. برای نمونه می توان به آغاز داستان گنبد مشکین اشاره کرد:



گفت و از شرم در زمین می دید آن چه زان به نگفت و کس نشنید

که شنیدم به خردی از خویشان خردکاران و چابک اندیشان (همان، ص 67)

یا در آغاز داستان گنبد سپید:

گفت چون شه زبهر طیبیت خواست آن چه از طیبیت من آید راست

مادرم گفت و او زنی سره بود پیرزن گرگ باشد او بره بود

کآشنایی مرا ز همزادان برد مهمان که خانه ش آبادان

درهم آویختیم خنداخند من و چون من فسانه گویی چند (همان،

ص 701)

#### 4-1-3- ساختار اسلیمی و درمان ذهن

یکی دیگر از ویژگی های ساختاری در هفت پیکر بیان قصه در قصه است که به نوعی قصه گو یا روان درمانگر را یاری می کند تا یا عبور از مرزهر قصه لایه های عاطفی و ناخودآگاه ذهن مخاطب را ورق بزند و به ژرفای آن دست یابد. پیچیدگی قصه ها درهم به نوعی با نظام در هم تنیده ی حوادث و افکارمختلف در ذهن انسان همانندی دارد، تأثیر و تأثر شخصیت هایی که در فضاها ی تو در تو جان می گیرند. با انسان ها و پدیده هایی که هر لحظه و هر روز در ذهن انسان تأثیر می گذارند قابل قیاس اند. از این رو ساختار اسلیمی (قصه در قصه) می تواند به عنوان یکی از کارکردهای روانشناختی قصه گویی به شمار آید. برای نمونه می توان به حکایت گفتن دختر ملک اقلیم اول اشاره کرد او حین بیان داستان "زنی از قصر بهشت" به جامه ی سیاه او اشاره می کند و خود چون یکی از شخصیت های این قصه با پیرزن سخن می گوید و از او راز سیاه پوشی اش را جویا می شود:

به که ما را به قصه یار شوی وین سیه راسپیدکار شوی

بازگویی ز نیکخواهی خویش معنی آیت سیاهی خویش (همان، ص 618)





آنگاه زن در بیان قصه ی خود به پادشاهی سیاه پوش که وی از ندیمان اوست اشاره می کند و باز در نقطه ی اوج داستان پیرزن از پادشاه جوپای قصه ای دیگر می شود، شاه در پاسخ او سخن رابه داستان غریبی سیاه پوش می کشاند و خود از او قصه ای دیگر می شنود. قصه گو ناپدید شده و شاه را در دنیای قصه رها می کند:

چون بر آن داستان غنودسرم      داستان گوی دورشد ز برم

قصه گو رفت و قصه ناپیدا      بیم آن بُد که من شوم شیدا

چند از این قصه جست و جو کردم      بیدق از هر سویی فروکردم (همان، ص 620)

یکی از ویژگی های خاص هفت پیکر که تأثیر شگرفی بر مخاطب می گذارد آن است که نظامی با استفاده از ساختار اسلیمی، شنونده ی داستان را برای شنیدن داستان بسیار مشتاق می کند و این امر به طور ناخودآگاه به یکی شدن و همذات پنداری عمیق مخاطب با شخصیت های اثر می انجامد. تأثیری که در داستان ابتدا بهرام و سپس مخاطبان را در کنار او به آرامش و حس کاتارسیس می رساند. همچنین است در " حکایت گفتن دختر ملک اقلیم دوم در گنبد زرد": بانوی قصه گو سخن را با پادشاهی از سرزمین عراق آغاز می کند او از زنان بیمناک است و پیرزنی گوژپشت و بد اندیش در کار وی افسون می کند تا آنگاه که کنیزی نیک نهاد نزد شاه می آید و شاه که دلباخته ی اوست از دختر رازی را جوپا می شود، او در پاسخ قصه ی بلقیس و سلیمان را آغاز می کند:

گفت وقتی چوزهره در تسدیس      با سلیمان نشسته بُد بلقیس (همان، ص 641)

و شگفت اینجاست که در این داستان نیز بلقیس و سلیمان برای یکدیگر حکایاتی بیان می کنند.

طفل کاین قصه گفته آمد راست      پای بگشاد و از زمین برخاست (همان، ص 642)

نظامی در این ساختار طرح در طرح به کمک شخصیت هایی که پی در پی جان می گیرند پرده های ذهنی مخاطب را کنار می زند. همچنین است در حکایت کردن دختر ملک اقلیم چهارم در گنبد سرخ: راوی از پادشاهی که او را دختری دلفریب است سخن می گوید. دختر برای دوری از خواستاران بسیار به خواست خود در حصار صحنه مقیم می گردد. بانوی حصار ماجرا را به سمت داستان خسرو و شیرین می کشاند:

دیدمی آن پیکر نوآیین را      گور فرهاد و قصر شیرین را

آن گره را به صد هزار کلید      جُست و سر رشته ای نگشت پدید (همان، ص 662)



در این داستان علاوه بر تأثیر آرکی تایپی بانوی حصاری و رابطه آن با " شیرین در قصر سنگی " مخاطب از روند قصه در قصه نیز تأثیر می پذیرد. این نگرش و شیوه بیان، یکی از ویژگی های اساسی در ساختار قصه درمانی است.

### 5-1-3- یکی شدن با شخصیت های قصه ها

یکی از ویژگی های خاص هفت پیکر روند همذات پنداری مخاطبان با شخصیت ها و غم ها و آرزوهای آنهاست. در این ساختار این همسویی از مخاطب با بهرام آغاز می شود، در لایه ای دیگر بانوی هر اقلیم و بهرام نیز به عنوان مخاطبان قصه ای که می گویند با شخصیت ها یکی می شوند. شخصیت های درون قصه ها چنان که ذکر شد هر یک راوی قصه ای دیگر می شوند. و خود با این اشخاص تازه می پیوندند.

در این روند سلسله وار خواننده ی هفت پیکر ناگهان خود را در میان انبوهی از اشخاص که هر یک و امدا ر بخشی از هویت اویند می بیند. خود را در حالی که تمامی عواطفش فرصت رها شدن یافته اند در دنیای رنگ در رنگ هفت گنبد می یابد. در این مسیر قصه گو به صراحت خود را با قهرمان اصلی یکی می کند از آن جمله در روایت " بانوی حصاری " دختر اقلیم چهارم که از سرزمین سقلاب است خود را اینگونه با قهرمان یکی می کند:

آن عروس حصاری از سر ناز	کرد گردحصار خویش به ساز
سیمتن چون در استواری شد	نام او بانوی حصاری شد
او در آن دژ چوبانوی سقلاب	هیچ دژبانوان ندیده به خواب (همان، ص 658)

### 6-1-3- توصیف های آرامش بخش پس از گره داستان

در قصه هایی که بانوان هفت گنبد در هر شام برای بهرام روایت می کنند همواره این نظام توجه مخاطب را جلب می کند که نقطه ی اوج قصه و گره آن با بیان فضاهای بهشت گونه، یا سخن از رهایی و امید به سمت امنیت و آرامش ذهنی مخاطب حرکت می کند. برای نمونه در داستان گنبد سیاه آنگاه که همه ی حلقه های داستان در هم گره خورده اند و سیر در سیاهی سیاه پوشان، شنونده ی قصه را به نوعی ظلمت و شاید نمادی از ناآگاهی کشانده است راوی، قصه را از زبان قهرمان اصلی با این سخنان ادامه می دهد:

چون از آن ماندگی بر آسودم      شکر کردم که بهترک بودم



بازکردم نظر به عادت خویش دیدم آنجایگه را پس و پیش  
 صدهزاران گل شکفته در او سبزه بیدار و آب خفته در او  
 هر گلی گونه گونه از رنگی بوی هر گل رسیده فرسنگی  
 بادی آمد ز ره فشانده غبار بادی آسوده تر ز بادبهار (همان، ص 624 و 625)

چنان که می بینیم راوی جغرافیای مکانی داستان را با بوی سبزه و روشنای آب و نسیمی آرام که می توان آن را روی گونه ها حس کرد می آراید و هرگز مخاطب را اسیر و نفس گیر در حلقه های گمشده ی قصه رها نمی کند. این جغرافیای آرام فرصتی است برای مخاطب تا فضای ذهنی خود را در پی یکی شدن با قهرمان به سمت آرامش درونی و اعتماد هدایت کند.

### 7-1-3- قصه درمانی و آرکی تایپ در ساختار هفت پیکر

آنچه "الین گرین" در "هنر و فن قصه گوئی" از دید هنر ادبیات در راستای انتخاب قصه ی خوب و شیوه ی درست قصه گوئی مطرح می کند واز دیگر سو روانشناسانی چون "میلتون اریکسون" با نگرش روانکاوانه از آن بهره می برند، با تکیه بر تعاریف روانشناسانی چون "فروید" و "یونگ" از ذهن و روان انسان، ما را بر آن می دارد تا باور کنیم هر چه ساختار قصه و هویت اشخاص آن با ناخودآگاه جمعی و آنچه یونگ از آن به آرکی تایپ تعبیر می کند، تطبیق بیشتری داشته باشد، فرآیند قصه گوئی خاصیت درمانی بیشتری می یابد؛ چراکه "یکی از معیارهای مهم در ارزش یابی طبقه بندی های شخصیت، تعمیم پذیری آنها در بین زبان ها و فرهنگ هاست." <sup>13</sup>

قصه هایی که با تکیه بر شخصیت ها یا حوادث شناخته شده ی ذهن بشر در طول تاریخ نوشته شده اند رابطه قوی تر و صمیمانه تری با مخاطبان برقرار می کنند از این رو می توان منتظر تأثیر بیشتر این نوع از داستان بود. استفاده از کهن الگو در طرح و ساختار هفت پیکر به چشم می خورد. از آغاز داستان راویان قصه ها "شهرزاد قصه گو" را تداعی می کنند.

رابطه ی بهرام با پدر و دور شدن او از حریم کاخ و خانواده ی شاهی گویای آرکی تایپ ذهنی اسطوره ی زال است و از سویی نامهربانی پدر و بازماندگان او اساطیری چون اسفندیار و گشتاسب و توطئه ی مرگ اسفندیار توسط پدرش را تداعی می کند و به نوعی کم رنگ با الگوی دیرینه ی "ادیب شهریار" مرتبط می شود. در داستان گنبد سیاه، راز سیاه



پوشان و گره گشایی این راز در سیاهی و پیوند تصویری آن با آب حیات در ظلمات، کهن الگوی اسکندر و ظلمات را به ذهن می آورد.

رفتگی و دیدی آن چه بود نهفت	این چنین قصه با که شاید گفت
رو پرند سیاه پیش من آر	رفت و آورد پیش من شب تار
چون خداوند من ز راز نهفت	این حکایت به پیش من برگفت
با سکندر ز بهر آب حیات	رفتم اندر سیاهی ظلمات
در سیاهی شکوه دارد ماه	چترسلطان از آن کنند سیاه (همان، ص 637)

در زیر بنای داستان، شیفتگی بهرام به هفت پیکر منقوش در حجره ای از کاخ خورنق، تداعی آرکی تایپ شیرین و خسرو در آغاز آن داستان است، هنگامی که هر یک شیفته ی تصویری از دیگری می شوند و یا بسیاری از قصه های پریان در سنت ادبیات شفاهی که گره و اوج داستان تنها با دیدن تصویری از معشوق آغاز می گردد. همچنین است در پایان زندگی بهرام و رفتن او به غار که خود در عرفان شرقی نماد رازناکی های دل است و با آرکی تایپ اصحاب کهف و عروج آنان از غار به آسمان یا پایان کار کیخسرو در دنیای اساطیری شاهنامه مرتبط است.

در بیش تر داستان های هفت پیکر سفر قهرمانان اصلی ترین حوادث را در بر می گیرد که در ذهن مخاطب از سوئی با سفر به عنوان راه کمال انسان در اندیشه و عرفان شرق هماهنگ می شود و از سوئی وجود راهنمایی در این راه آرکی تایپ خضر را به ذهن متبادر می سازد. در حکایت گنبد پیروزه داستان ماهان مصری و گرفتار شدن او در میان دیوان افسونگر با گرفتاری یوسف در مکر زنان مصر هماهنگ شده است و راوی در اثنای سخن جای جای نام یوسف را برای تداعی این امر ذکر می کند.

بود مردی به مصر ماهان نام	منظری خوب تر ز ماه تمام
یوسف مصریان به زیبایی	هندوی او هزار یغمایی (همان، ص 669)

یا در ادامه ی داستان که ماهان در چاه دیوان اسیر می شود نظامی این گونه زوایای ناخودآگاه ذهن مخاطب را به تفکر وادار می دارد:

چاهساری هزارپایه در او	ناشده کس مگر که سایه ی او
------------------------	---------------------------



شد در آن چاه خانه یوسف وار چون رسن پایش اوفتاده ز کار (همان، ص 675)

در این قصه عبور ماهان از دشواری های پی در پی و رویارویی او با دیوان و پلیدان مسیر هفت خان را به ذهن متبادر می کند و از آن جا که ماهان بر امید نیکی این راه را برگزیده بود و از سر مستی به خطا گرفتار آمده، این عبور با دشواری های هفت شهر عشق قابل انطباق است. در بخشی از داستان که ماهان ماهرویی را به قصد در آغوش گرفتن می بوسد دگردیسی ماهر و به عفریته ای پلید آرکی تایپ ضحاک و رویدن مارها از محل بوسه ی ابلیس را تداعی می کند.

همسفری وجدال خیر و شر به عنوان دو قهرمان داستان " بانوی گنبد صندلی " پیکار اهریمن و اهورا را در آسمان اندیشه ی مخاطبان بازسازی می کند. آن چه ذکر شد و نمونه های دیگری که در متن موجود است حاکی از سیر آگاهانه ی نظامی در دنیای ناخودآگاهی جمعی است به این معنا که او در بنای قصه هایی که از زبان هفت راوی و حتی در ادامه ی داستان، حکایاتی که از زبان هفت مظلوم بیان می کند به فرآیند ذهنی مخاطبان و آگاهی جمعی آنان نظر داشته است. تردیدی نیست که همذات پنداری مخاطبان با چنین آثار داستانی بسیار عمیق تراست ؛ لذا تأثیر روان درمانی این گونه آثار نیز بیش از دیگر انواع داستان خواهد بود.

نظامی در بیان فرجام کار بهرام به این امر اشاره می کند که دگرگونی بهرام ناشی از زندگی در دنیای قصه و شنیدن داستان های هفت راوی است :

گنبد مغز شاه جوش گرفت کز فسون وفسانه گوش گرفت

هفت گنبد بر آسمان بگذاشت او ره گنبدی دگر برداشت (همان، ص 731)

### 8-1-3- قصه درمانی از طریق تأثیر متقابل شخصیت های درون داستان

یکی از مواردی که به مخاطب هفت پیکر و در متن داستان به مخاطب اصلی قصه ها یعنی بهرام کمک می کند تا وی در سیر تکاملی ذهن خود و عبور از ناخواسته ها و خواسته های روانی اش ، مسیر شفافی را طی کند روابط درونی شخصیت هاست.

رابطه بهرام با پدر و تناقض آشکار میان هویت عاطفی و فردی این دو که از ابیات آغازین هفت پیکر توجه مخاطب را جلب می کند یکی از زیر ساخت های داستانی قصه هایی است که دختران هفت اقلیم برای بهرام روایت می کنند.



حضور قهرمانانی که بدون پشتوانه ی پدری و پادشاهی گام در راه های خطیرمی نهند او را یاری می کنند تا فاصله ی میان خود و پدرش را که "نظامی" این گونه بیان می دارد ، بپذیرد و از این سد عاطفی عبور کند.

آسمان را ترازوی دو سر است در یکی سنگ و در یکی گهر است

از ترازوی او جهان دو رنگ گهر بر سر آورد که سنگ

صلب شاهان همین اثر دارد بچه یا سنگ یا گهر دارد

گاهی آیدز گوهری سنگی گاه لعلی ز کهربا رنگی

گوهر و سنگ شد به نسبت و نام نسبت یزدگرد با بهرام (همان ، ص 536)

بی شباهتی و بی مهری یزدگرد نسبت به بهرام و خلأ عاطفی بهرام نسبت به پدر در تعامل قهرمانان داستان های گنبد پیروزه و گنبد صندلی بیش از دیگر قصص جبران می شود. به این مفهوم که در روند داستان های این دو گنبد قهرمان که نمادی از بهرام است مورد حمایت مردی پیر قرار می گیرد. در داستان بانوی اقلیم چهارم، ماهان مصری به فریب دیوان گام در راهی مخوف و دردناک می نهد و در مرحله چهارم از سفر خود که به تنهایی با دیدن نور به سمت باغی حرکت می کند در گوشه ای از باغ با پیرمردی روبرو می شود که او را چون فرزند خود می داند و حتی به ماهان پیشنهاد می کند که اگر شرط مرد پیرمینی برسکوت و ماندن در جایگاهی که وی آمده کرده بود را بپذیرد، او را چون فرزند خود گرامی خواهد داشت.

پیر گفت ای ز بند غم رسته به حریم نجات پیوسته

چون تو را دیدم از هنرمندی در تودل بسته ام به فرزندی

گر وفا می کنی بدین فرمان دست عهدی بده به این پیمان

گفت ماهان چه جای این سخن است خار بن کی سزای سروین است

چون پذیرفتی ام به فرزندی بنده گشتم بدین خداوندی (همان ، ص 679)



در پایان نیز تنها ماندن ماهان هم از پدر حقیقی و هم از پیر و تکیه ی او بر خداوند و راه یافتن به واسطه ی راهنمای الهی (خضر) بیشترین اثر را در ذهن بهرام و حل گره عاطفی او نسبت به پدر دارد. همچنین است در داستان "گنبد صندلی" که در آن "خیر" که با فریب "شر" چشم های خود را از دست داده و در شرف هلاک است، به واسطه ی دختری کرد نجات می یابد و در ادامه ی داستان پدر آن دخترک زیبا رو "خیر" را چون فرزند خود می داند و از او می خواهد که نزد ایشان بماند و داماد او باشد.

روابط شخصیت های قصه ها که در بیشتر موارد در مسیر یک سفر در کنار هم قرار می گیرند و گفتگوی میان آنان می تواند جانشین خوبی برای دیالوگ های فردی (آنچه فرد در ذهن خود با خاطرات فردی خود بیان می کند) باشد. از این رو برخورد اندیشه های متفاوت فرصت کمال اندیشی را به مخاطب می دهد؛ چراکه زندگی خود یک سفر است و حرکت قهرمان داستان در سفر، مشکلات و بیم های آنان، همسویی ژرفی با زندگی حقیقی آنها دارد. از آن جمله در ماجرای گنبد سبز که دختر اقلیم سوم داستان "بشر و ملیخا" را روایت می کند و هر یک نتیجه ی اندیشه و عملکردهای خود را می بینند و ملیخا افسانه شخصی اش را در خانه ی بشر می یابد.

#### 4- سرنوشت، آرامش نهایی قصه

افسانه ها و قصه ها از دیر باز میدان رویایی اندیشه های بد و نیک بوده اند، سرزمین قصه فرصتی برای تعامل تفکر و احساس انسان هاست. آنچه در قصه به حریمی امن منتهی می شود اعتقاد دنیای قصه به نیروی سرنوشت و پیروزی نیکی بر بدی است و شاید یکی از علل کاربرد مؤثر قصه در درمان ذهن انسان ها همین ویژگی قصه است. در هفت پیکر ساختار قصه همواره با تقابل نیروهای متضاد شکل می گیرد. پری ها و دیوان مخوف در راه آدمیان قرار می گیرند، اما در نهایت لحظه ای که قهرمان به خداوند و آن حقیقت ازلی روی می کند و سرنوشت را آنگونه که خداوند خواسته است با آغوش باز می پذیرد لحظه ی رهایی و گشایش گره داستان است. از آن جمله در داستان "ماهان مصری" و تضرع اونزد خدای، همچنین در داستان "بشر و ملیخا" که نظامی از زبان ملیخا چنین می گوید:

نقش آن کارگه دگرگون بود از حساب من و تو بیرون بود

تا فلک رشته را گره داده است بر سر رشته کس نیفتاده است (همان، ص 656)

#### 5- گره گشایی داستان به وسیله ی داستان



بافت در هم تنیده ی قصه ها در هفت پیکر به گونه ای است که در بسیاری از موارد یک داستان خود نقطه ی اوج و گره گشایی داستان دیگر می شود . وحتی نتیجه ی اخلاقی و عاطفی هر قصه به واسطه ی قصه ای دیگر که از طریق کهن الگویا ناخودآگاه جمعی با مخاطبان ارتباط قوی تری دارد، بیان می شود. از آن جمله می توان به ماجرای بلقیس و سلیمان در داستان گنبد زرد و ابیاتی در توصیف اسکندر و ظلمات در پایان داستان گنبد سیاه اشاره کرد.

### 6- بهرام در آخرین گنبد

فرجام کار بهرام از زبان راوی حقیقی (نظامی) اینگونه آغاز می شود که وی در اثر شنیدن پند قصه ها و دل سپردن به دنیای قصه به آگاهی رسید.

گفت چون هفت گنبد از می و جان	آن صدا باز داد با بهرام
عقل در گنبد دماغ سرش	داد از این گنبد روان خبرش
دید کاین گنبد بساط نورد	از همه گنبدی برآرد گرد
هفت گنبد بر آسمان بگذاشت	او ره گنبدی دگر برداشت (همان، ص 731)

در پایان افسانه ی بهرام هفت بانو جای خود را به هفت موبد می بخشند و گنبدهایی که آرام جای بهرام با نوشین لبان بود به فرمان وی به آتشگاه بدل می شوند. آتش همه ی ناپاکی ها و زمینی ها را می سوزاند و تنها پاکی و قداست می ماند. بهرام در پی گور تنهایی به سوی غار می شتابد، غار نماد دل و دنیای درون اوست گویا از خود به خود می رسد، آنگاه از جسم بهرام جز دودی بر آسمان باقی نمی ماند. "مادر خاک" سرنوشت محتوم را به یاد مخاطبان می آورد و نظامی (راوی اصیل هفت پیکر) از پس هفت پرده بیرون می آید و مخاطبان خود را در پایان این سفر اینگونه پند می دهد:

از جهان پیش از آن که در گذری	جان ببر تا ز مرگ جان ببری
هر عمارت که زیر افلاک است	خاک بر سرکنش که خود خاک است
بگذر از دام او و دیر مباش	منبرت دار شد دلیر مباش
زنده رفتن به داربر هوس است	زنده بر دار یک مسیح بس است





حکم هر نیک و بد که در دهر است زهر در نوش و نوش در زهر است (همان ، ص 736 و 737)

نظامی پایان کار بهرام را در داستان هفت پیکر به مخاطب واگذار می کند تا او آنگونه که می خواهد فرجام کار بهرام را در ذهنش بازسازی کند. در داستان این آخرین و شاید شگرف ترین فرصت همذات پنداری ویکی شدن با متن برای مخاطب است.

### 7- نتیجه گیری

هفت پیکر با بهره بردن از شیوه ی قصه در قصه و تکیه بر داستان هایی که با آرکی تایپ ذهنی مخاطبان در طول تاریخ ارتباطی عمیق دارند، از شمار برجسته ترین آثار داستانی منظوم در ادبیات فارسی است که می توان به لحاظ روانشناختی بررسی شده و در فرآیند قصه درمانی در شکل کاربردی مورد استفاده ی روانکاوان قرار گیرد. ساختار درونی این افسانه چنان است که شخصیت های درون داستان ها خود با هدف درمان گری و آرامش بخشی این حکایات را روایت کرده اند؛ اما سیر بهرام به عنوان قهرمان اصلی داستان و عبور او از جغرافیای قصه های گوناگون به شیوه ای است که می تواند برای هر یک از مخاطبان در اعصار مختلف و در روزگار ما مفید واقع شود.

هفت پیکر مشحون از تلاش انسان هادر جدال با دیوان درون و برون ، همسویی با پری زادگان، سفر برای رسیدن به آرزوهای حقیقی و در نهایت یکی شدن با حقیقت است. این ساختار تنگاتنگ میان شخصیت هایی که پی در پی در هفت گنبد جان می گیرند به گونه ای است که گاه حتی نظامی با بهرام شاه یکی می شود و فاصله ای میان راوی و روایت شونده نیست گویا هر مخاطب قصه را با روایتی تازه می خواند.

شناخت ماهیت روانشناسانه ی این آثار از یک سو در حیطه ی هنر ادبیات و نقد ادبی و از سوی دیگر در دانش روانشناسی می تواند به شیوه ای کاربردی و عملی در جامعه مورد استفاده قرار گیرد؛ چراکه انسان ها از دیر باز با دنیای قصه و افسانه مانوس بوده اند و ساختار قصه درمانی به روانکاوا فرصت می دهد که به جای گفت و گوی مستقیم که گاه افراد را مضطرب و حتی بیمناک می کند، قصه و گفت و گوی قهرمانان را جانشین بخشی از دیالوگ های خود و فرد مقابل خویش سازند. در این پژوهش امید بر آن است که بتوان از مسیر ارتباط دو دانش اصیل ادبیات و روانشناسی به راهکارهای عملی و کاربردی که با فرهنگ جامعه مرتبط اند، برای حل گره های عاطفی و فکری انسان ها بهره برد.

پی نوشت ها



1. مورنو، 1376، ص 13.
2. ولک و وارن، 1373، ص 82.
3. یآوری، 1374، ص 39.
4. کریستین سن، 1950، ص 376.
5. اریسکون، 1386، ص 26 و 33.
6. یآوری، 1374، ص 42.
7. صنعتی، 1381، ص 7 و 8.
8. وزیرنیا، 1380، ص 30.
9. جونز، 1383، ص 14.
10. یآوری، 1374، ص 76.
11. دادخواه تهرانی، حسن و محکی پور، علیرضا، ص 162.
12. علامه، سال پنجم، ص 21.
13. فراهانی، 1382، ص 187.

## منابع :

1. اریکسون، میلتن، **قصه درمانی**. (1386). ترجمه مهدی قراچه داغی، چاپ سوم، نشر دایره.
2. جونز، فیل، **تئاتر درمانی و نمایش زندگی**. (1383). ترجمه چیستا یثربی، تهران: نشر قطره.
3. دادخواه تهرانی، حسن و محکی پور، علیرضا، **بررسی رویکرد روانشناختی در ادبیات**، مجله زبان و ادب دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی، شماره 25.
4. زرین کوب، عبدالحسین، **تاریخ مردم ایران قبل از اسلام**. (1373). تهران: انتشارات امیرکبیر.
5. صنعتی، محمد، **فصل مشترک ادبیات و روانشناسی**. (1381). کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ی مردادماه.
6. علامه، حمید، **روانشناسی حروف در زبان فارسی**، نامه پارسی، سال پنجم، شماره یک.



7. فراهانی، محمدنقی و فرزاد، ولی اله و فتوحی، محمود، مطالعه لغوی عوامل شخصیت در زبان فارسی، مجله

روانشناسی شماره 30.

8. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان. (1374). ترجمه رشید یاسمی، چاپ نهم، انتشارات دنیای کتاب.

9. گرین، الین، هنروفن قصه گوئی. (1378). ترجمه طاهره آدینه پور، نشر ابجد.

10. معین، محمد، تحلیل هفت پیکر نظامی. (1384). چاپ اول، نشر معین.

11. مورنو، آنتونیو، یونگ خدایان و انسان مدرن. (1376). ترجمه داریوش مهرجویی، نشر مرکز.

12. نجم آبادی، کیوان، هفت پیکر نظامی و مهرآیینی، <http://ghafaseh.4shared.com>.

13. نظامی گنجوی، نظام الدین الیاس، خمسه نظامی. (1385). بر اساس چاپ مسکو، تهران: انتشارات هرمس.

14. وزیرنیا، سیما، رویکرد روانشناسی ژرفانگر در نقد ادبی، 1380. کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره آبان ماه.

15. ولک، رنه و آستن، وارن، نظریه ادبیات. (1373). ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، انتشارات

علمی و فرهنگی.

16. یآوری، حورا، روانکاوی و ادبیات. (1374). نشر تاریخ ایران.